

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در دوران امر بین تعیین و تخییر بود عرض کردیم قسم اول جایی که دوران تعیین و تخییرش واقعی باشد. در اینجا فرمودند سه صورت است. صورت دوم جایی بود که بدانیم یک واجبی هست و بدانیم یک شیء دیگری مسقط واجب است الا اینکه نمی دانیم این شیئی که مسقط است به نحو وجوب تخییری است یا شیئی دیگری است. اگر شیء دیگری باشد وجوب تخییری می شود همان طرف اول واجب است. عرض کردیم در این صورت مرحوم استاد ابتدائاً حکم کرده اند که نتیجه تعیین یعنی همان صورت بعد فرموده اند که این مسئله از ما نحن فیه کلاً خارج است. البته دیروز در تقریب ایشان می گفتیم به حکم عقلاً باید مسقط را انجام دهد این تقریب درست نیست ایشان در ما نحن فیه را خارج می دانند چون قائلند اصولاً از ما نحن فیه خارج است اصلاً بحث مسقط هم نیست. و لذا تخییر را ایشان دیروز مفروض گرفته اند تخییر عقلی. و لذا این بحث مسقط نیست چون انسان مکلف است به طبیعی نماز. می شود در خانه بخواند می شود در مسجد بخواند. حالا اگر از خواندن نماز در مسجد معذور شد خوب باید در خانه بخواند. این به حکم عقل است. من دیروز تعبیر به عقلاً می کردم مراد ایشان حکم عقل است. و جماعت و فردی را از این قبیل می دانند. یعنی انسان مکلف است به طبیعی نماز خوب اگر فردی خواند که نشد باید جماعت بخواند. لکن در روایت دارد که باید در خصوص مسئله صحت قرائت و اینها به همان مقداری که امکان دارد اکتفا کند. این به خاطر وجود روایات است. پس مسئله از ما نحن فیه خارج است. بحث مسقط نیست. تخییر هم در اینجا مسلم است آن هم تخییر عقلی است که انسان مخیر است بین افراد نماز. این خلاصه نظر مبارک ایشان البته دیروز تقریب دیگری گفتیم لذا اینجا به حکم عقل است به حکم عقلاً هم نیست. در حقیقت باید گفت که مرحوم استاد متعرض خود مسئله اصلی ما نشدند. خیل خوب این مسئله از ما نحن فیه خارج است. مسئله اصلی، اگر در جایی مسقط باشد شک کنیم که این مسقط واجب تخییری است یا خیر چه کنیم؟ در حقیقت ایشان خود مسئله اصولی را متعرض نشده اند. این مسئله را از زاویه فقهی متعرض شده اند. عرض کردیم این مشکلی است که در مسائل اصول ما داریم و مشکل کلی است بهر حال باید به این توجه شود ما در اصول باید همیشه زاویه اصولی را حفظ کنیم. آن زوایای فقهی جای خودش را دارد. خود این مسئله من عرض کردم مرحوم نائینی دو سه تصویر کرده اند. ظاهراً سه تصویر راجع به حقیقت جماعت. مرحوم آقا ضیاء هم تصویر دیگر. آقای خوئی اصلاً متعرض بحث نشده اند. فقط نتیجه گیری کرده اند. کلاً بحث نیآورده اند. راست هم هست بحث فقهی می شود. در حقیقت ایشان در بحث اصولی اصلاً وارد نشده اند. در همین مثال اکتفا کردند. می

دانید اگر مثال بحث کردیم می شود فقهی. این متأسفانه ما یک مشکل داریم این خلط اباحت اصول و اباحت فقه. خب شاید سؤال کنید بالأخره این مسئله جماعت از قبیل تخییر عقلی است از قبیل مسقطیت است که محل کلام است از چه است عرض کردم نکته فنی اش در اینجا نیست در اصول نیست این نکته اش در فقه است. لذا ما عرض کردیم اگر قبول کنیم ما علمی یا فنی به نام منطق داشته باشیم که چون صورت ندارد یعنی ماده ندارد می تواند در تمام علوم کارایی داشته باشد ما در فقه چنین چیزی نداریم. یعنی اصول فقه درست است شبیه منطق است نسبت به علوم. اصول قواعد کلی است که به درد استنباط لکن بهر حال این علم بر فرض هم عالی باشد لکن باز هم مبانی اش فقهی است. یعنی باز هم به درد علم دیگری نمی خورد در اصول هم نتایجش فرق می کند. در خود اصول هم این گیر را دارد. یعنی این طور نیست که از تأثیر فقه خارج بشود. پس ما مسئله را به نحو اصولی مطرح کردیم و توضیح دادیم لکن در حقیقت استاد جوابی را که ایشان می دهند تخییر عقلی است بین جماعت و فردی و حکم عقل اگر فردی میسر نبود باید شما جماعت را انجام دهید این مقدمه اول ایشان که تخییر عقلی است این در حقیقت در فقه است. می گویم یک خلطی در مباحث اصول شده است و ایشان در اینجا یک مطلب فقهی مثلاً فرض کنید من در حد مناسب با تذکر در روایت داریم لا صلاه الا بفاتحه الکتاب یعنی فاتحه الکتاب جزء مقوم نماز است. خيله خب. در جماعت هم فاتحه الکتاب نیست. این دیگر واضح است. این تصور پیش می آید که جماعت یک نحو دیگر نماز است لکن مسقط آن نماز فردی است. معلوم می شود که آقای خویی این تصور را قبول ندارند. چون می گویند هر دو فرد طبیعی نماز است. این نکته این است آن وقت کجا بر می گردد به نکته؟ به اینکه قرائت امام جماعت چیست. اگر گفتند قرائت امام جماعت مثل قرائت مأوم است. پس این هم صلاتی است که با قرائت است. پس این می شود مبنای آقای خویی من باب مثال. چون شما مکلف به نمازی هستید که با قرائت است لکن دو فرد دارد نماز با قرائت. یکی خودتان بخوانید یکی امامتان. هر دو با قرائت است. دقت کردید؟ اما میگوید نماز واقعی همان است که با قرائت است. آن که بدون قرائت است یک تخفیفی است این مسقط آن نماز است. این چیز دیگری است بحث ما پیش می آید. روشن شد؟ پس مسئله مبتنی است بر فقه و اینکه در فقه شما چه تصمیم گیری کنید. بعد می آید در اصول. پس آنچه مرحوم استاد در اینجا فرمودند مسئله را خارج کردند توجه نشده است متأسفانه ما این مشکل را داریم که این مسئله جنبه اصولی اش به هم خورده است. رفته است روی جنبه فقهی. عرض کردیم مرحوم نائینی آمده است تصویر کرده است که جماعت یعنی چه. سه تا احتمال داده است. مرحوم آقاضیاء هم احتمال چهارم را داده است احتمال پنجم هم در خلال کلمات. آقای خویی هم اصلاً وارد این بحث نشدند. اصلاً کلاً وارد این بحث نشدند. معلوم شد که تا اینجا، یک این مسئله از کدام یکی است این احتیاج به فقه دارد. دو مسئله اصلی اگر ما یک واجبی داشته باشیم و می دانیم یک چیزی مسقط آن است اجمالاً و در مورد آن متعذر شد، آیا مسقط را لازم است انجام دهیم یا خیر؟ خود مولا نگفته

است. مثلاً مولا گفته است اگر دوغ آوردی جای آب را می گیرد ولی نگفته است که هر وقت گفتم هر وقت آب ممکن نشد آن هم باز یک جور دیگر است. دوغ جای آب را می گیرد. گفت آب سرد بیاور حالا آب سرد ممکن نیست. آب هست سرد نیست. می گوید خب شما دوغ سرد بیاور. مگر نگفت دوغ جای آب را می گیرد پس مسقط آب است. بحث سر این است که به این مقدار کافی است که بگوییم واجب است دوغ را بیاورد که اگر بیاورد مولا مؤاخذه اش کند؟ بحث اصولی حالا ممکن است بگوییم این مثال به بحث نمی خورد که آن بحث دیگری است مثال به بحث می خورد یا خیر بحث دیگری است. طبیعت بحث یک بحث اصولی است. الآن ما یک بحث اصولی داریم. واجبی است مسقطی دارد خود مسقط واجب نیست. الآن واجب میسور نیست. می گوییم چون مسقطش است عقل حکم می کند مسقط را انجام بده. پس واجب است. آن نکته فنی اینجا یک کلمه است که ما در مجموعه معلومات ذهنی ما وجوبش نیست. مسقطیش هست. بگوییم در صورت تعدد وجوب پیدا می کند. بحث لطیفی هم هست. این را آقای خوبی در حقیقت متعذر نشدند. در حقیقت دو صفحه ایشان نوشتند اصل مطلب را متعذر نشدند. رفته اند روی نماز جماعت. در نماز جماعت بحث در صغری است. ایشان می گوید نه مکلف است به طبیعی نماز. بین فردی و جماعت. آنها می گویند که مکلف است به فردی. جماعت مسقط است. ببینید این بحث اصولی نیست. این بحث فقهی است مثال فقهی است. بحث اصولی همین نکته عمومی است. عرض کردیم مرحوم نائینی قائلند که مسقط واجب نمی شود. ما هم عقیده مان این است که انصافاً واجب نمی شود. با این معلوماتی که ما داریم نمی توانیم اثبات وجوب مسقط کنیم. و بگوییم واجب است برای شما دوغ سرد. نگفته است دوغ بیاور گفته است آب سرد بیاور. نگفتم هر وقت آب ممکن نبود دوغ بیاور. فقط به نحو کلی گفته است که دوغ جای آب را می گیرد. حالا در ما نحن فیه آب است سرد نیست نمی توانیم آب سرد ببریم می گوید خب دوغ سرد ببرید. واجب است یا خیر؟ برد اشکال ندارد قطعاً مسقط است.

سؤال: حتماً بیانش ... که می گوید این واجب است نماز جماعت

پاسخ: عرض کردم مثال نماز جماعت بحث فقهی است.

سؤال: و... ان مورد دوم اطلاق دارد همیشه مسقط است

پاسخ: همیشه مسقط است اما واجب بشود یا خیر؟ خوب دقت کنید. اگر گفت هر وقت گفتم آب بیاور ممکن نشد دوغ بیاور این به

قبول است عموم دارد. این فقط گفت دوغ جای آب را می گیرد.

سؤال: اطلاق دارد این کلام

پاسخ: اطلاق دارد برای اینکه جای آب را بگیرد اما اطلاقش اقتضای کند و جواب؟ چرا؟ عرض کردیم دو تصور است یکی حکم عقل. عقل می گوید. یکی هم قاعده اشتغال. این می شود اصل عملی آن می شود اماره در حکم سیره عقلا. توضیح دادیم شاید شما تشریف نداشتید. توضیحاتش را عرض کردیم گفتیم کافی نیست.

خب این صورت دوم. صورت سوم چون از دیروز کلام استاد را یک کمی حواسمان پرت بود جور دیگری گفتیم تصحیح دیروز کنیم.

سؤال: این مسئله بین عبادیت هم فرض می شود؟

پاسخ: همه جا فرض می شود فرق نمی کند.

سؤال: مسقطیت در عبادیات سخت تر است

پاسخ: نه مسقط را شارع گفته است که مسقط است. بحث سر وجوب است. فکر می کنم روشن شد دو سه روز صحبت کردیم این چیزی که مسقط است به خاطر تعذر اصل واجب شود. یا به حکم عقل و عقلا یا به حکم اصل عملی. یکی از این دوتا. اصل عملی اش اشتغال است حکم عقل و عقلا هم شبیه کلام آقای خویی. وقتی عقل به شما می گوید شما مکلفید با آب سرد. آب سرد ممکن نیست شارع هم گفته است که دوغ مسقط است شما باید دوغ سرد بیاورید. الاشتغال یقینی یقتضی الفراغ الیقینی. این دو تا قاعده ممکن است. عرض کردیم مرحوم استاد وارد بحث به این نحو نشدند. نه ایشان و نه مرحوم نائینی. و راه درست همین است. متأسفانه خلط با بحث فقهش کرده اند.

سؤال: ... مطلبی الزامی داشته واجب نباشد چطور مسقط است مصلحت الزامیه. اگر واجب نباشد یعنی مصلحت غیرالزامی دارد.

چطور مصلحت غیرالزامی

پاسخ: آن که واجب می شود. شما می خواهید فرض را وجوب کنید. عرض این است که واجب نیست. یعنی می گویم چون تشریف نداشتید ما اول بحث کردیم در مثال جماعت فرض این است که جماعت واجب نیست. ولذا گفتیم عده ای از اهل سنت حالا مشهورشان این است که جماعت را واجب می دانند. در شیعه شاید نادر قائل باشند اما در اهل سنت قائل بدی نیستند. دارند. شاید از مذاهب اربعه شان سه تا استحباب می داند یکی واجب می داند. یا هر چهارتایشان. بحث سر این است که جماعت واجب نیست. فقط شارع گفت مسقط است. بله اگر گفت هر وقت آب متعذر شد دوغ بیاور. انی درست است. اما نگفت این را. گفت دوغ جانشین آب می شود. فقط همین مقدار. الآن هم گفته است آب سرد بیاور. مقدمات را تصور کنید. سرد هم ممکن نیست. آب عادی است. بگوییم این آقا گفته است

دوغ بیاور. ببینید این نکته این است. این که جایزه این است که حتی مستحب بد نیست کلام سر وجوب است. واجب است مسقط را انجام دهیم یا خیر؟ مفروض این است که از شرع نگرفتیم. این را یا از حکم عقل و عقلا می گوید این اصل عملی. این بحث سر این است. مرحوم نائینی می گوید واجب نیست حق هم با ایشان است واجب نیست. این راجع به این. صورت سوم در صورت سوم فرض اینگونه است شارع به ما امر کرده است قانون امر کرده است کاری انجام دهید فرض کنید گفته است برای کسی که افطار کرده است در ماه رمضان شصت روز روزه بگیرد. ما احتمال می دهیم اطعام ستین مسکین هم عدلش باشد. نیست، احتمال می دهیم آن هم واجب باشد. آن وقت دوران امر بین تعیین و تخییر در اینجا به این معنا است یا همان شصت تا اطعام مسکین واجب است یا مخیر است بین او و بین شصت روز روزه گرفتن. در لسان دلیل نیست. و مفروض کلام هم جایی است که ما حکم را می دانیم یک دلیل لفظی نباشد چون اگر دلیل لفظی باشد تنقیح می کند دلیل لفظی را. ما اجمالا می دانیم که چنین چیزی واجب است احتمال هم می دهیم کاری دیگر واجب باشد که اگر باشد عدل این است. به نحو واجب تخییری است. یا نه همان اولی واجب تعیینی است. مرحوم نائینی در اینجا هم باز فرموده اند که اصاله التعمین جاری می شود. آقای خویی استصحاب اصاله البرائه عن التعمین فرمودند. چون تعیین کلفت زائده است دیگر. قید زائدی است اصاله البرائه جاری میشود. در این کلفه زائده اصاله البرائه. این نظر مرحوم آقای خویی. مرحوم آقای نائینی هم در اینجا قائل به تعیین هستند. چون مواردش کم است من خود کلام ایشان را یک مقداری سریع می خوانم و تا آخر بحث ببینیم نظراتی که داده می شود چیست. «و (أما الصورة الثالثة) فذهب جماعة من المحققين»، آن وقت وجود ایشان تقریب ایشان فرمودند لکن «(الوجه الأول)» - ما ذکره صاحب الکفایة (ره) من ان دوران الأمر بین التعمین و التخییر»، ایشان می گوید دوران امر بین تعیین و تخییر درست است بر میگردیم در جایی است که ما یک قید زائدی احتمال دهیم. مثلا آیا رجوع به مجتهد مطلقا کافی است یا مجتهد اعلم؟ شما می توانید بگوییم قید اعلمیت اصاله البرائه جاری می شود. «فیحکم فیہ بالتخییر»، الی آخر دیگر. من بقیه اش را نمی خوانم. «لأن الشرطية امر قابل للوضع و الرفع»، حالا یا خودش قابل است بنا بر اینکه احکام وضعی قابل جعل باشند یا اینکه منشأ التزام دارد. لزوم عمل مثلا حکم تکلیفی باشد از حکم تکلیفی انتزاع می شود. ما این بحث را خیلی تکرار کردیم این بحث لطیفی است ما وقتی بحث می کنیم که آیا احکام وضعیه از قبیل جزء و شرط قابل جعل هستند یا نیستند بحث سر مشکل لفظی نیست ها. مثلا می گوید انی جعلت الفاتحه جزءاً. مشکل لفظی که ندارد. انی جعلت الركوع جزءاً. انی جعلت الطهارة شرطاً. این که مشکل لفظی ندارد. این مشکلات مشکلات قانونی است. در مشکلات قانونی به این معنا است می گوید اصلا جزئیت قابل جعل نیست. شرطیت قابل جعل نیست. نه مشکل تعبیری دارد نه اینکه ادبیات قانونی اش مشکل دارد. خب تعبیر می کند انی جعلت الطهارة شرط. می گوید نه این نیست و ان کنتم جنبا فطهروا. ببینید امر خورده است به طهارت. امر آمده

است. از امر انتزاع می شود. انتزاع می شود جزئیت انتزاع می شود شرطیت. اگر عمل را امر که آمد به مجموعه مرکب خورد انتزاع جزئیت از آن اجزاء می شود. اگر به یک عملی مشروطا خورد در ظرف این انتزاع شرطیت می شود. نه اینکه جزئیت قابل جعل نیست یعنی در روایات نداریم. خب ممکن است بگویند انی جعلت الصورة جزءا. انی جعلت الركوع جزءا. اینکه مشکل تعبیر ندارد. عرض کردیم این بحث را خوب دقت کنید اینجا مشکل مشکل قانونی است نه مشکل تعبیر. اصلا آنها می گویند که جزئیت و شرطیت قابل جعل نیست. به آنها جعل نمی خورد. جعل باید چطوری بخورد؟ جعل باید به مرکب بخورد از آن جعل خوردن به مرکب انتزاع می کنیم جزئیت را. مثلا می گویند نماز ده جزء است. نماز این است و این و این و این. ان صلاتنا هذه دارد ان قصه کتب اهل سنت که کسی آمد صبح نماز کرد مردم به آن هیس هیس کردند در نماز. نمی دانست بیچاره دهاتی بود. بعد از نماز می گوید علمنی رسول الله و کان غیر معلم. بعد فرمودند ان صلاتنا هذه لیس فیها شیء من کلام الادمیین. این صلاتنا هذه دقت کنید و انما فیه تسبیح و تنقیص و دعاء و تحمیل. ممکن است الفاظش را ما کم و زیاد کرده باشیم. در صحیح بخاری هم هست جزء احادیث صحیح است. عرض کنم که پس بنابراین مراد این است وقتی شارع گفت در نماز رکوع کن سجود کن از آن امری که به مرکب می خورد انتزاع جزئیت می شود. از آن امری که به مشروط می خورد انتزاع شرطیت می شود. یا ان صلاتنا هذه لیس فیها شیء من کلام الادمیین که جایز نیست صحبت لا تتکلم فی صلاه. از این انتزاع مالکیت یا رافعیت. یا قاطعیت. چون اینها با هم فرق می کند. این انتزاع هایی است که می شود. احکام وضعی را می گیرد. لذا ایشان لان الشرطیه امر قابل للوضع و الرفع لکن به منشأ آن. بعضی ها خیال کرده اند که خودش قابل جعل است نه خودش قابل جعل نیست. «فیشملاها حدیث الرفع عند الشک فیها»، برائت شرعی جاری می شود. ما کرارا همین دیروز هم در بحث مکاسب توضیح دادیم حدیث رفع به جمیع متونش محل اشکال است. متن معروف ما شش تایی و نه تایی است که در آن ما لا یعلمون دارد سنی ها ندارند کلا این متن ما لا یعلمون ندارند. متن آنها ثلاثی است. و عرض کردیم حتی بزرگان اهل سنت مثل بخاری و مسلم و احمد بن محمد، آنها هم قبول حدیث رفع را کلا قبول ندارند. «و أما إن کان الدوران بینهما من جهة احتمال دخل خصوصية ذاتية في الواجب كما في المقام - لا يمكن الرجوع فيه إلى أدلة البراءة، لأن الخصوصية إنما تكون منتزعة من نفس الخاص»، یعنی این خصوصیت تعیین و تخییر به این معنا است. امر فقط به آن خورده باشد می شود تعیین. امر بین او و دیگری باشد می شود تخییر. اینکه امر فقط به او خورده است چیزی نیست که قابل جعل و رفع باشد و شارع نمی تواند با حدیث رفع بردارد. «فلا تكون قابلة للوضع و الرفع فلا يمكن الرجوع عند الشک فیها»، البته این کلام نائینی هم در موارد دیگری هم در شک در تعیین و تخییر دارند. و فیه، آقای خویی فرمودند «وفیه ان الخصوصية وإن كانت منتزعة من نفس الخاص و غیر قابلة للوضع و الرفع، إلا ان اعتبارها في المأمور به»، می شود اعتبار کند که فقط این به خصوصه. «فإذا شك في ذلك كان المرجع

هو البراءة»، البته مرحوم آقا ضیا و عده ای جواب داده اند براءت شرعی جاری نمی شود اما براءت عقلی مشکل ندارد. می شود براءت عقلی چون قبیح عقاب بلا بیان است. آن دیگر حکم عقل است و فرقی نمی کند. چون تمام اینها محل اشکال است پیش ما دیگری یکی جواب نمی دهیم حدیث رفع را قبول نداریم براءت عقلی هم به این معنایی که گفتیم قبیح عقاب بلا بیان قبول نداریم. «(الوجه الثاني)- ما ذكره المحقق النائيني (ره)»، مرحوم نائینی عبارتش اول دوم سوم نیست. با هم دیگر جمع و جور کرده است مرحوم استاد یک دوسه عبارتی داشتند مرحوم آقای خویی تقریب داشتند کلمات نائینی را تفکیک کردند. یکیش این است که در ما نحن فیه شک در اشتغال است. چون شک در سقوط تکلیف است. چون شک در سقوط تکلیف است آن هم جای اشتغال است. قاعده اشتغال. اینکه «و هو ان الشك في المقام شك في حصول الامثال»، عرض کردیم در کتاب مرحوم شیخ شک در تکلیف و در رساله شک در تکلیف را مجرای براءت را می دانند شک در مکلف به را مجرای اشتغال. درست است این مطلب لکن بیشتر الان روی این عنوان است. شک در ثبوت تکلیف براءت و شک در سقوط تکلیف اشتغال. ما نحن فیه شک در سقوط تکلیف است چون ما می دانیم قطعا تکلیف داریم نمی دانیم با آن عدل ساقط می شود یا خیر بنابراین اصله الاشتغال اقتضا می کند که همان را بیاوریم

سؤال: این با هم فرق هم می کند؟

پاسخ: به یک معنایی و الا نه تقریبا نزدیک است.

«و الذي ينبغي ان يقال»، آنچه که آقای خویی فرمودند تحقیق مسئله. ایشان می گوید تخییر محتمل در مقام که دوران امر بین تعیین و تخییر است یا یکون تخییرا عقليا یا یکون تخییرا شرعيا. چون این مباحث عاداتا به قول ماها در جلد اول در مباحث واجب تخییری گفته شده است دیگر من اینجا فقط اشاره می کنم چون آقای خویی حدود یک صفحه اینجا مطلب فرمودند به احترام ایشان اجمالا می خوانیم لکن این مطالبی که ایشان فرمودند مبانی و ترتیباتش قابل قبول نیست. «و الذي ينبغي ان يقال ان التخییر المحتمل في المقام إما ان یکون تخییرا عقليا»، خیلی بعید است ایشان چون در واقع قطعا در ما نحن فیه تخییر شرعی است. چون شارع گفته است تخییر عقلی نیست. «كما اذا دار الامر»، مثلا اینجوری باید تصور کنیم شارع گفته است شما مثلا اگر ابطال کردید شصت تا مسکین را طعام دهید. ما احتمال می دهیم شصت روز روزه هم عدلش باشد. البته عرض کردم مشکل در اصول تصورات است. به قول قدیمی ها نیشخولی. به اقوال هم باید تصور کنیم یا به فارسی نیشخولی مثل دندان غول مثلا. علی ای حال تصور مراد آقای خویی بگویم چه هست یا نیست مثلا من می دانم در روایت آمده است که شصت مسکین را صدقه بده یا احتمال می دهیم شصت روز روزه هم باشد. یعنی مخیر باشد. به این معنا که

من مکلفم به عقوبت. یعنی شارع می خواهد من را عقوبت کند. حالا عقوبت یا به پول دادن است یا به روزه گرفتن. الآن در زبان عربی می گویند یعاقب اما بسجن أو بالجزاء النقدي أو بکلیهما. خب ما مکلف به عقوبت هستیم. این مراد از تخییر عقلی این است. تصویرش اول بکنیم حالا بعد حالا این تصویر اصلا درست است یا خیر بحث دیگری است. اینکه دوران امر بین تعیین و تخییر یعنی یک جایی ما مکلف شدیم مثلا به دادن پول صدقه به شصت مسکین و احتمال میدهیم شصت روز روزه هم یا احتمال به زبان امروز فارسی خودمان احتمال می دهیم زندان هم کافی اش باشد. جای آن را بگیرد. ده روز هم زندانش بدهند جای همان اطعام است. آن وقت تصویرش این شود در حقیقت ایشان کیفر می شده است عقوبت نمی شده است. عقوبت به احدهما. پس این می شود تخییر. مرادشان از تخییر عقلی. «ان یکون تخییرا عقلیا، کما إذا دار الأمر بین تعلق التكلیف بحصة خاصة»، مراد ایشان از حصه خاصه مثلا صدقه بدهیم. شصت نفر را صدقه بدهیم. او بجامع العرفی، مراد عقوبت کیفر. احتمال می دهیم که خصوص شصت تا صدقه دادن پول دادن، جریمه نقدی، در متن قانونی آمده است جریمه نقدی. ما احتمال می دهیم یا جریمه نقدی چون ده روز هم زندان کنیم جای آن را بگیرد. تصویرش اینگونه. آن ده روز زندان آن هم چون مصداق کیفر است. یعنی هدف این بوده است ایشان که عقوبت می شود آن وقت در عقوبت جزای نقدی و جریمه نقدی آمده است. ان یکی را هم ما احتمال می دهیم. لذا عدل به این معنا. جامع عرفی مراد این است. «و بین غیرها من سائر حصص الجامع»، من هی مثال میزنم که بخواهیم بنویسیم در کتاب ما هدفان از خواندن کتاب برای تسهیل امر است که ذهن چون طبیعت ذهن جوال است یعنی ذهن یک مشکلی دارد که سریع این طرف و آن طرف می رود. لذا از نظر اصول تربیتی برای تعلیم همیشه سعی می کنند ذهن را جمع کنند. اینکه انسان فض کنید بایستد فقط دعا بخواند این حالتی دارد که ذهن جای دیگر می رود. اما اگر رکوع و سجود و حرکت اعضا وقتی اضافه شود به فکر فکر را تقیید می زند. یکی را هم نوشتم شما وقتی مطلب می نویستید یک مقداری ذهنتان بیشتر باز می شود. شما برای نوشتن تمرکز پیدا می شود بعد از تمرکز آفاق جدید باز می شود. اما اگر شما ننویسید فکر کنید خیلی فکرتان مشبه می شود. این است که ما از روی عبارت می خوانیم هدفمان این است. و هدف ما از خواندن عبارت تطبیق هم هست. «اما ان یکون بحصة الخاصة»، خصوص جریمه نقدی. این در عبارت آقای خویی. «الجامع العرفی»، مراد کیفر. جامع عرفی کیفر است. بینها و بین غیرها. یعنی زندان. بگوییم یا جریمه نقدی یا ده روز زندان. من سائر حصص الجامع، جامع هم باز کیفر یا عقوبت. «و اما ان یکون تخییرا شرعیا»، تخییر شرعی هم به این است که شارع بین دو تا فقط قرار داده است. آن جامع بین مثلا کیفر ده تا کیفر می شود. اعمال شاقه محرومیت از شغل ده تا کیفر را می شود تصویر کرد. اما کیفر شرعی محدود به این دو تا است. جریمه نقدی و زندان فرض کنید. «اما ان یکون تخییرا شرعیا، کما إذا کان ما یحتمل وجوبه»، ما یحتمل وجوبه زندان است. «مباینا فی الماهیه لما علم وجوبه فی الجملة»، جریمه نقدی. «ولم یکن بینهما جامع عرفی»، در

اینجا چون عقوبت است معقول است. می گوید یا جریمه نقدی یا می نشینم صفحه کتاب فلانی را بنویسم. خطاطی کنم. «نظیر ما تقدم من المثل»، البته نظیر نمی خواهد همین مثال هم می شود. اگر دو ماهیت بگیریم می شود شرعی یکی بگیریم می شود عقلی. «في كفارة تعمد الإفطار. وقد ذكر في محله ان الوجوب التخييري»، مراد از محله در اینجا من توضیح چند بار عرض کردم این مطلب در به اصطلاح در جلد اول در بحث واجب تخیری آمده است. عرض کردیم در بحث واجب تخیری یک بحث این است که اصلا ما واجب تخیری داریم یا خیر. چون عده ای مثل ابو حنیفه منکر بودند می گفتند تخیریت با وجوب نمی سازد. نسبت داده شده است به شیعه. بحث دوم این بحث در اصول شیعه آمده است سنی ها هم ندارند. بسیار بحث لطیفی است. تحلیل واجب تخیری که ما واجب تخیری را تحلیلش کنیم. این را آقاضیاء دارد مرحوم نائینی دارد مرحوم خویی دارد مفصل این مکتب اصولیین متأخر شیعه خیلی مفصل وارد این بحث شده است که تحلیل کنند واجب تخیری را طبق تحلیل قانونی و فی محله مراد این است. «في هذا القسم يتعلق بالجامع الانتزاعي المعبر عنه بأحد الشئین أو أحد الأشياء»، پس ایشان در تخیر عقلی به جامع عرفی خورده است در تخیر شرعی به جامع انتزاعی. عنوان احدهما. این نظر مبارک ایشان. این خلاصه نظر ایشان در باب تفسیر وجوب تخیری. حالا چرا باید این مطلب را بگوییم؟ ایشان خب مثل بقیه گفته اند اول معنای وجوب تخیری را بیان کنیم. حرف ما این است که اصولا اگر می خواهیم اصل عملی جاری کنیم اول باید تمام، یا غیر اصل عملی بشود یا نشود تمام پیش فرض های ذهنی را مطرح کنیم. در ما نحن فیه از پیش فرض های مهم ذهنی ما تصویر ما از واجب تخیری است. یا وجوب تخیری. این از همه مهمتر است. راست هم هست مطلب ایشان. «أما في موارد احتمال التخيير العقلي، فتعلق التكليف بالجامع معلوم»، اینکه مسلم است جامع یعنی کیفر. اسمش را بگذاریم کیفر. «وانما الشك في كونه مأخوذا في متعلق التكليف على نحو الإطلاق»، هر کیفری باشد «واللابشرط، أو على نحو التقييد»، خصوص جریمه نقدی. مثال ها را ما تطبیق کنیم که راحت شوید. «إذ لا يتصور الإهمال بحسب مقام الثبوت»، چون در مقام ثبوت اهمال تصور نمی شود یا اطلاق است یا تقييد. دیگر من چون عبارت می خوانم این مطلبی که ایشان تا اینجا گفتند راجع به تخیر عقلی درست است. مطلبی که راجع به تخیر شرعی فرمودند باطل است این مطلب لا يتصور الإهمال بحسب مقام الثبوت این هم درست نیست. این یکی از مبانی کلیدی مرحوم استاد است و مرحوم نائینی اختصاص به استاد ندارد. زیاد در کلمات نائینی می آید که تصرف نمی شود اهمال در مقام ثبوت. این در امور اعتباری اهمال تصور می شود آن در امور حقیقی است که تصور نمی شود. دیگر این چون زیاد تکرار شده است ما هم زیاد تکرار کردیم دیگر وارد بحثش نشویم. این یکی از کارهای به قول امروزی ها می گویند استراتژیک ما می گوئیم کلیدی، یکی از زیر بناهای کلیدی مرحوم نائینی در خیلی از جاها است در اصول. هم مرحوم نائینی هم مرحوم استاد. که اهمال در مقام ثبوت نمی آید. یا به شرط شیء باشد یا به شرط لا باشد. نخیر اهمال هم تصور می شود در امور

اعتباری. در غیر اعتباری هم درست است. حالا آب یا سرد است یا معتدل است یا گرم است. یک واقعیته دارد. اما در تکلیف به آوردن آب محمل باشد اشکال ندارد. «و الإطلاق و التقييد و ان كانا متقابلين»، خیلی احتیاط فرمودند مرحوم استاد در اینجا چون مشهور که مرحوم نائینی قائل است تقابل می داند اما تقابل عدم و ملکه می داند. مرحوم استاد تقابل سلب و ایجاد می دانند. خوب شد چون دعوا ایجاد نکنند فرمودند و الاطلاق و التقييد و ان كانا متقابلين، یک جوری گفتند که به هر دو مبنا بیاید. هم مبنای مرحوم نائینی که مشهور است در لا اقل نجفی های ما که مشهورشان این می دانستند و مبنای آقای خویی که مشهور نبود و ان كانا متقابلين که حق هم با نائینی است تقابل ما بین عدم و ملکه است نه سلب و ایجاد. «ولم يكن شيء منهما متيقنا»، خوب حالا هیچ کدام احراز نشده است نه اطلاق نه تقييد. با اصول. با این علمی که ما داریم. با این علم. آقای خویی عرض کردیم کرارا چون بحث ما هم در علم اجمالی است آقای خویی و مرحوم نائینی و ظاهرا مرحوم شیخ در بحث تجزیه علم اجمالی خوب دقت کنید از راه اصول پیش رفته اند. که اصول با هم تعارض دارند لذا علم را منجز می دانند. این هم جزء ابحاث کلیدی است. مرحوم آقاضیاء و این حقیر سراپا تقصیر از این راه رفتیم که خود علم منجز است احتیاج به اصول ندارد. خود بررسی علم تجزیه می آورد. آن علم است که تجزیه می آورد. احتیاج ندارد ببینیم اصول متعارض هستند یا خیر. لذا از مسلک ایشان تعبیر می شود به مسلک علیت مثلا اقتضا. این هم از مسائل کلیدی است. آقای خویی اینجا به مبنای خودشان رفته اند. اینها می آیند از ناحیه اصول نگاه می کنند که اصول متعارض است یا خیر. اگر متعارض نبود دیگر علم اجمالی منجز نیست. علم شما به جامع تأثیر نمی کند. «إلا انك قد عرفت سابقا ان انحلال العلم الإجمالي غير متوقف على ثبوت بعض الأطراف، بل يكفي فيه جريان الأصل في بعض الأطراف بلا معارض»، چون ایشان تجزیه علم اجمالی را می دانند تعارض اصول. اگر یک اصل جاری شد دیگر تجزیه ندارد مشکل ندارد. «وقد سبق ان جريان أصالة البراءة العقلية و النقلية»، این مطلب ایشان هم درست نیست. ما عبارتی که گفتیم بعد که می خواهیم نتیجه نهایی بگیریم آنهایی که در اثنا است می گوئیم درست نیست. این مطلب ایشان هم که به خاطر تعارض اصول باشد قبول نکردیم. به خاطر خود علم است. «وقد سبق ان جريان أصالة البراءة العقلية و النقلية»، که ما هر دو براءت را به این معنا قبول نکردیم. نه عقلی نه نقلی. «في جانب التقييد غير معارض بجريانها»، آهان ببینید تعارض نیامد اصل منجز نیست. «في جانب التقييد غير معارض بجريانها في طرف الاطلاق»، ایشان از این راه پیش آمده اند. «فإذا ثبت عدم التقييد ظاهرا»، مراد به ظاهرا به اصل عملی. اصالة عدم التقييد. «لأدلة البراءة لا يبقى مجال لدعوى رجوع الشك إلى الشك في الامثال، ليكون المرجع قاعدة الاشتغال»، که مرحوم نائینی فرمود. «فان الشك في الامثال منشؤه الشك في إطلاق الواجب و تقيده، فإذا ارتفع احتمال القيد بالأصل يرتفع الشك في الامثال أيضا»، دیگر جای شک در امثال هم نیست. «ومن ذلك يظهر الحال في موارد احتمال التخيير الشرعي»، البته انشاء الله عرض خواهیم کرد این مطلب

.....

که شک در امثال است این اشکال استاد وارد است یعنی حق با نائینی در این جهت نیست. شک در ما نحن فیه در امثال نیست. لکن مع ذلک کافی نیست ما یک کمی تند می خوانید آقایان بعد مراجعه کنند. خیلی هایش محل اشکال است بخواهیم بخوانیم یکی یکی طول می کشد. «و ان الحكم فيه أيضا هو التخيير، لأن تعلق التكليف بعنوان أحد الشئین»، جریمه نقدی فرض کنید. «في الجملة معلوم، و انما الشك في الإطلاق و التقييد»، که آیا مطلق است یا مقید است. جریمه نقدی مسلّم است. اما جریمه نقدی مطلقا، مراد از اطلاق در اینجا حتی آن یکی دیگر عدلش مثلا فرض کنید زندان باشد یا نباشد یا مقید به نبودن آن «فتجري أصالة البراءة عن التقييد. و بضم الأصل إلى الوجدان يحكم بالتخيير»، این مطلب ایشان هم محل اشکال است. این مطلب اخیر ایشان بضم الأصل الى الوجدان يحكم بالتخيير محل اشکال است. این تخیر هم که در میآید ظاهری است. کلام ایشان در واقع بود اصلا. تا شما ضم اصل کردید از واقع خارج می شود به ظاهر می شود. این خلاصه این وجه دوم

سؤال: دستان از واقع کوتاه شد ناچاریم به ظاهر برسیم

پاسخ: خب دیگر دستان کوتاه شد. بحث در اینجا در قسم اول در احکام واقعیه است. قسم اولی که ایشان گفتند.

»

(الوجه الثالث) - ما ذكره المحقق النائيني (ره)، این بحث محقق نائینی این یکی بحث درستی است و این اشکال ایشان وارد است و انصافا این مانع است و تصویرش حالا بحث سر تصویرش و جواب هایی که استاد داده اند. استاد دو سه جواب از وجه ایشان داده اند که جواب های استاد وارد نیست. «ما ذكره المحقق النائيني (ره) أيضا، و هو ان الوجوب التخييري»، یعنی بگویم وجوب تخیری در بحث قانونی اش احتیاج به معونه زائده دارد که او باشد. یعنی بعبارۀ آخری اگر شما جریمه نقدی را مسلّم دانستید می خواهیم تخیر بین او و بین زندان، این باید احراز شود. این نکته معونه زائده فی مقام الثبوت و اثبات. در مقام ثبوت باید تصویر شود که ایشان جامع را دیده است. این مقام ثبوت خوب دقت کنید. در مقام اثبات باید او بیاوریم. ولذا آقایان فرموده اند به اینکه اطلاق به صیغه يقتضی التعین. اگر گفت مثلا جثی بماء و ما شک می کنیم که آب بیاوریم یا دوغ. تا او نیاورد می شود واجب تعینی. در کفایه هم دارد که اطلاق الصیغه يقتضی التعین. ما در آنجا توضیح دادیم که اولاً اطلاق دو معنا دارد. متأسفانه حالا بعضی ها متعرض شده اند. یک اطلاق مقام تصور است چون بحث هم کرده اند که اطلاق تصویری است یا تصدیقی است. اطلاق دو تا است هر دو هست هم تصویری هم تصدیقی. اطلاق تصویری مقدمات حکمت نمی خواهد. همین که گفت جثی بماء این کافی است. نمی خواهد بگوید حالا در مقام بیان. هر مائی باشد آب لوله باشد چاه

باشد هر چه باشد. یک مقدمات یک اطلاق مقدمات حکمت می خواهد آن تصدیقی است. مثل احل الله البيع. که جمیع اقسام بیع به فارسی عربی بخواهد اراده کند باید مقدمات حکمت جاری شود. باید بگوییم در مقام بیان است و اینها. در ما نحن فيه اگر اطلاق قائل شویم اطلاق تصویری است. تا گفت آب بیاور خود همین مقدار کافی است که تخییر نیست. تعیین است. اطلاق تصدیقی و مقدمات حکمت نمی خواهد. همین که گفت آب بیاور می شود واجب تعیینی. بلکه عرض کردیم بالاتر از این بحث اطلاق نیست اصلاً. این بحث دلالت عرفی است. در عرف هر جا مکلف شدیم به یک چیزی و واو و او نیامد یعنی تعیین. اصلاً دنبال اطلاق هم نیستیم. این غیر از واجب نفسی و غیره است. غیر از کفایه و عینی است. چون در کفایه دارد که اطلاق الصیغه يقتضی التعینیت و العینیت و النفسیه. در مقابل آن سه تا. آنها هم اصلاً با این فرق می کنند. اصلاً اطلاقات تصویری هم نمی خواهد. گفت آب بیاور یعنی تعیین. هر جا او نیامد می شود تعیین. لذا مرحوم نائینی در حقیقت ناظر به این است که تخییر خود به خود یک معونه زائد می خواهد در مقام اثبات یعنی او می خواهد. تا شما او نیامد می شود تعیین. این دیگر احتیاج به چیز ندارد نمی خواهد بگوید واجب تعیینی این است و در مقام بیان بوده است و مقدمات حکمت و اصلاً آنها را نمی خواهد هیچی نمی خواهد.

سؤال: یک منشأ ای می خواهد دیگر

پاسخ: عرف این را می فهمد عرف وقتی گفت آب بیاور نمی گوید مخیر باشم بین آب و دوغ.

سؤال: احتمال مخصص است؟

پاسخ: تخصیص بحث دیگری است. تقیید بحث دیگری است. اینجا تقیید نمی دهد. اینجا احتمال می دهم که در مقام چیز عرف

اصلاً خوب دقت کنید عقیده خود ما هم همین است. اصلاً نوبت به اطلاق نمی رسد.

سؤال: صورت ذهنی منجز است؟

پاسخ: بله تا گفت آب بیاور. این دلالتش همین است

سؤال: عرف هم یک تصویری که می کند. ...

پاسخ: تصور کند عرف وقتی شنید آب بیاور می گویند مخیرید. او که نیامد تخییر ندارد. چرا ما ذهنمان را مشبه به بحث های اصولی

می کنیم. اگر گفت آب بیاور لذا نائینی می گوید که اگر گفت جریمه شما جریمه نقدی است شما بگویید من احتمال زندان می دهم خب

بیخود احتمال زندان می دهی. این گفت جرمه نقدی خب جرمه نقدی. من مخیر باشم بین جرمه نقدی و زندان خب این نکته می خواهد. اینکه می گوید یحتاج الی معونه زائده فی مقامه ثبوت بل اثبات. در مقام اثبات او می خواهد. تا او نیاورد می شود تعیین. تعیین دیگر به قول قدیمی ها شاخ و دم ندارد. تا او نیاورد می شود تعیین. اطلاق هم نمی خواهد اطلاق الصیغه هم نمی خواهد. هر واجبی که او نیاورد می شود تعیین. اما در مقام ثبوت چون باید تصور جامع بین دو طرف کند. یعنی باید تصور جامع بین جرمه نقدی و زندان. وقتی گفت جرمه نقدی که گفت که جامع تصور کرده است؟ خود جرمه نقدی را تصور کرده است. گفت جرمه نقدی دیگر وقتی گفت جرمه نقدی خود جرمه نقدی را تصور کرده است. جامع بین جرمه نقدی و زندان را تصور نکرده است. «اما في مقام الثبوت فلاحتیاجه الی ملاحظه العدل، و تعليق التكليف بالجامع بینه و بین الطرف الآخر. و أما في مقام الإثبات فلاحتیاجه الی ذكر العدل و بیانه»، مراد از عدل با او. حالا ایشان عدل گفته است ما به جای عدل او گفتیم. تا او نیاورد می شود واجب تعیینی. اصلا اینکه در کفایه آمده است و مشهور به آن گفته اند اطلاق الصیغه یقتضی التعینی این درست نیست. این اطلاق نیست. این مدلولش است. نه اینکه اطلاق باشد. آب بیاور یعنی واجب تعیینی.

سؤال: همین که او نیاورد اطلاق است دیگر.

پاسخ: نه اطلاق آن اطلاق اولی. اصلا نبودن او یعنی واجب تعیینی. اطلاق نیست این مدلولش است. شما چرا اسمش را اطلاق گذاشتید؟ این مثل آب. معنای آب چیست؟ بگویم معنای آب معنای مثلا نان نیست. خب معنای آب این است به نان آب نمی گویند. این درست است این اطلاق آب نیست. معنای آب این است. خود اینکه می گوید آب بیاور این جمله معنایش این است که واجب تعیینی. اصلا معنای این جمله همین است. پس یک تصور ظاهر عبارت کفایه که اطلاق تصدیقی است. مقدمات حکمت می خواهد. احتمال دهم اطلاق تصویری است مقدمات حکمت نمی خواهد. مقام سوم اصلا هیچ کدام از این دو اطلاق نیست. اصلا مدلول کلام این است. آب بیاور یعنی آب بیاور. واجب تعیینی است. اینکه شما بخواهید واجب تعیینی اراده کنید این امر زائدی است که نکته ای می خواهد. این راجع به این. فثبت الوجوب التعینی، این وجه سوم مرحوم نائینی دارند و انصافا این وجه ایشان درست است و مناقشات مرحوم استاد قدس الله سره با ایشان درست نیست. من سریع بخوانم «وفیه (أولا) - أنا لا نسلم ان الوجوب التخییری بحسب مقام الثبوت یحتاج الی مؤنة زائدة بنحو الإطلاق»، این بنحو الاطلاق مال یحتاج است. «أی سواء كان التخییر المحتمل تخییرا عقلیا أو تخییرا شرعیا»، بله در تخیر عقلی هم یک معونه زائد به معنای دیگر می خواهد. «فان التخییر العقلي یحتاج الی لحاظ الجامع فقط، كما ان الوجوب التعینی یحتاج الی لحاظ الواجب الخاص فقط، فلیس هناك مؤنة زائدة في الوجوب التخییری»، یعنی تخیر عقلی. درست است حضرت

استاد تخییر عقلی معونه زائده ای نمی خواهد. دو چیز نیستند. لکن صحبت سر این است. ما یک قاعده کلی هم داریم این قواعد کلی در استنباطات خیلی مهم است. هر جا حکم رفت روی یک عنوان به نحو موضوعی اخذ شده است نه به نحو مرآت و طریقی. اگر گفت کسی این کار را کرد این جریمه نقدی. این جریمه نقدی موضوعیت دارد. یعنی این دوراننش به این است که مراد جریمه نقدی باشد یا مراد عقوبت باشد کیفر باشد. اگر مراد را کیفر گرفتیم می شود جامع. می شود این تخییر عقلی که استاد فرموده است. اگر مراد را به خصوص جریمه نقدی گرفتیم آن وقت اصل اولی کدام یکی است؟ سؤال. اینها جزء اصول اولیه اینها در اجتهاد خیلی به دردتان می خورد. اصل اولی لفظی که آمد حمل بر موضوعیت می شود. حمل بر ذاتیت می شود مثلاً. حمل بر سببیت می شود. هر چه عنوان می خواهیم بدهیم. غیر طریقت، مرآتیت، ارشادیت، تمام اینها خلاف قاعده است. مثلاً اگر روایتی که ما قبول نداریم روایت ۴۶/۳۵....

روایت سکونی به اندازه پرتاب تیر یا پرتاب دو تیر به اندازه پرتاب تیر دارد. عرض کردم من در جایی دیدم حالا یادم رفت مصدرش خیلی لطیف است آقایان پرتاب تیر را فرض کردند جوان باشد پیر باشد، پرتاب تیر اصطلاحی بود در آن زمان مثل اینکه الآن هم می گویند. انواع کلت ها هست می گویند مثلاً این برد مؤثرش اینقدر است. اصطلاح آن زمان من در جایی دیده ام اما الآن در ذهنم نیست. بر پرتاب تیر در برد غیر مؤثرش چهارصد متر است در برد مؤثرش دویست متر است. که لذا این روایت ابهام پیدای می کند که مراد به برد مؤثر یا غیر مؤثر. مقدار مؤثر یا غیر مؤثر. البته ما قبول نکردیم. حالا اگر ما باشیم و این روایت، ظاهرش این طور است دیگر یک تکلیفی داریم حالا یک کاروانی هستند هزار نفر هر هزار نفر دارند به اندازه خب این خلاف عرف است. عرف این را نمی فهمد. عرف از این تعبیر که همه بلند شوند دویست متر بگردند که آب هست یا نیست سه نفر می روند می گردند که آب نیست کافی است. این از این طریقت می فهمند. نکته طبیعتاً اینطور است. و الا ما خیلی مقید می شویم می گوئیم همه هزار نفر بگردند آب نبود بگردند. درست است اصل اولی همین است. اصل اولی این است که به جامع نخورده است. مراعاتیت نداشته باشد مشیریت نداشته باشد. طریقت نداشته باشد. اما گاه گاهی قرائن عقلایی است. مثلاً قرائن عقلایی به طور کلی در جاهایی که جنبه علم و انکشاف است آن جاها را طریقت می فهمند. مثلاً لو لا نفر من کل تاره منهم فی الغیر یتفقوها فی الدین. لازم نیست یک جامعه ای است فرض کنید تهران پانزده میلیون هستند هر پانزده میلیون بروند تفقه در دین کنند. هزار نفر دو هزار نفر تفقه کنند کافی است. این طبیعت بحث است. پس این مطلبی که استاد فرمود اینکه سواء کان تخییر عقلیاً، نه بحث سر این نیست حضرت استاد بحث سر این است که اگر گفت کسی این کار را کرد جریمه نقدی دو احتمال می دهیم. مراد از جریمه نقدی خصوص جریمه نقدی باشد این می شود تعیین. مراد کیفر باشد عقوبت باشد این می شود جامع. اگر دوران امر شد اصل اولی اول است نه دوم. چرا؟ چون اگر شما جریمه نقدی را به معنای عقوبت گرفتید می شود جامع اما می شود مراعاتیت

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۱۳۹۴/۰۶/۲۴

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۵

جلسه: ۷

می شود مشیریت. عنوان مشیر می شود. اما اگر موضوعیت گرفتیم خود جریمه نقدی. پس دوران امر بین مشیریت و موضوعیت. رعایت و موضوعیت. قاعده کلی. این در فقه خیلی کارایی دارد. هر جا دوران امر شد در لسان دلیل اینکه لسان دلیل را حمل بر موضوعیت کنیم یا مشیریت اصل اولی حمل بر موضوعیت است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين